

ماشین موریتزیو لاتزاراتو^۱

اعتبار بزرگی برای ژرالد روئینگ است که کتابش مفهوم ماشین را بر حسب تعریف دلوز و گتاری از نو معرفی می‌کند؛ او ماشین را در مقابل پس‌زمینه‌ی سنت مارکسیستی بررسی می‌کند، که به نوآورانه‌ترین شکل در پسامارکسیسم اتونومیستی^۲ بیان شده بود. کتاب ژرالد تلاقی‌ها و پیوستگی‌های ممکن را نشان می‌دهد، هرچند به ناپیوستگی‌های این دو نظریه هم اشاره دارد که هر کدام در دوران‌های اکیداً متفاوتی تحول یافتند.

در این جا فقط می‌خواهم بعضی جنبه‌های نظریه‌ی ماشین‌های دلوز و گتاری را مرور کنم تا نشان دهم که چگونه این نظریه می‌تواند در تعریف کاپیتالایسم معاصر کمک‌مان کند. باید شیوه‌های همگرایی و واگرایی این نظریه‌ی ماشین و نظریه‌ی پسامارکسیسم اتونومیستی را مشخص کنیم. با اتخاذ چشم‌انداز دلوز و گتاری می‌توانیم آشکارا بیان کنیم که کاپیتالایسم نه یک «شیوه‌ی تولید» است و نه یک سیستم. در عوض، کاپیتالایسم رشته‌ای از ابزارهای اسارت ماشینی^۳ و توأمان رشته‌ای از ابزارهای انقیاد اجتماعی^۴ است. این ابزارها ماشین‌ها هستند، اما همان‌طور که ژرالد به تأسی از خط استدلال دلوز و گتاری نشان می‌دهد، ماشین‌ها به فن یا *تخنه*^۵ وابسته نیستند. ماشین تکنولوژیکی تنها یک وهله از ماشینیزم است. ماشین‌های تکنیکی، زیباشناختی، اقتصادی، اجتماعی و غیره نیز وجود دارند.

می‌توان «اسیر»^۶ یک ماشین شد یا «مقید به»^۷ آن (چه تکنیکی باشد چه اجتماعی، ارتباطی، و غیره). وقتی اسیر یک ماشین هستیم که دندان‌های در چرخ‌دنده‌ها می‌شویم، یکی از اجزای برسانده‌ای که ماشین را به کارکردن توانا می‌سازد. وقتی به *انقیاد* ماشین درمی‌آییم که به منزله‌ی کاربران ماشین بر ساخته می‌شویم، یعنی به‌طور کلی با کنش‌هایی که استفاده از ماشین می‌طلبد تعریف می‌شویم. *انقیاد* در سطح مولی فرد (بعد اجتماعی‌اش، نقش‌ها، کارکردها، بازنمایی‌ها و عواطفش)^۸ عمل می‌کند. از سوی دیگر، *اسارت* در سطح (پیشافردي یا مادون اجتماعی) مولکولی (یعنی عواطف، حسیت‌ها، امیال و آن روابطی که هنوز فردی نشده یا به یک سوژه نسبت داده نشده‌اند) عمل می‌کند. خواهیم کوشید با بررسی نحوه‌ی عملکرد این ابزارهای اسارت و انقیاد در «ماشین» تلویزیون خصایصی را که این ابزارها برجسته می‌سازند توضیح دهم.

۱. این مقاله موخره‌ی کتاب هزار ماشین (۲۰۰۸) ژرالد روئینگ [Gerald Raunig] است.

2 Post-Operatism

3 machinic enslavement

4 social subjection

5 techne

6 enslaved

7 subjected to

8 affect

ساخت سوژه از خلال ارتباط و زبان

چه کسی این روزها هنوز جرأت دارد ادعا کند حتی مالک واقعی خشم خودش است وقتی عده‌ی بسیاری به خود اجازه می‌دهند به آدم بگویند چطور احساس کند — آیا به‌راستی آن‌ها بهتر از ما می‌دانند که چه احساسی داریم؟!^[۱] — رابرت موزیل

سیستم کاپیتالیستی از خلال عملیات انقیاد اجتماعی نقش‌ها و عملکردها را می‌آفریند و توزیع می‌کند؛ سیستم کاپیتالیستی یک سوژکتیویته برای مان تدارک می‌بیند و یک فرایند خاص فردیت‌یابی^۱ (از طریق مقوله‌هایی همچون هویت، جنس، شغل، ملیت و غیره) را به ما تخصیص می‌دهد. از یک طرف، انقیاد باعث فردیت‌یابی ما می‌شود؛ انقیاد ما را به منزله‌ی سوژه‌ها برمی‌سازد، سوژه‌هایی که با مطالبات خاص قدرت تعیین یافته‌اند. از طرف دیگر، انقیاد هر فرد را به هویتی الصاق می‌کند که یک «کمیت شناخته‌شده»، ثابت و تغییرناپذیر است.

چگونه تلویزیون انقیاد را تولید می‌کند؟ زبان و ارتباط چه نقشی را در این فرایند بازی می‌کنند؟ کارکرد سوژه در ارتباط و زبان به‌هیچ‌وجه طبیعی نیست: برعکس، کارکرد سوژه باید ساخته و تحمیل شود. به گفته‌ی دلوز و گتاری، سوژه نه پیش شرط زبان است و نه علت یک گفته^۲. دلوز استدلال می‌کند ما به منزله‌ی سوژه‌ها آن چیزی نیستیم که گفته‌ها را در هر کدام از ما ایجاد می‌کند؛ گفته‌ها با چیزی کاملاً متفاوت تولید می‌شوند، با «کثرت‌ها، توده‌ها و دسته‌ها، مردمان و قبایل: همه‌ی سرهم‌بندی‌های جمعی که درون ما هستند و ما برای آن‌ها وسیله‌ایم بدون این‌که دقیقاً بدانیم آن سرهم‌بندی‌ها چیستند.» این سرهم‌بندی‌ها هستند که ما را به سخن وامی‌دارند و پیشران‌های راستین گفته‌های ما هستند. هیچ سوژه‌ای وجود ندارد، تنها سرهم‌بندی‌های جمعی گفتن وجود دارند که گفته‌ها را تولید می‌کنند. «گفته همواره جمعی‌ست، حتی وقتی فردی ظاهراً تک‌وتنها همچون یک هنرمند بگوید.»^[۲]

ماشین تلویزیون از این سرهم‌بندی‌های جمعی، از این کثرت نقش‌هایی که ما را برمی‌سازند و ما برای آن‌ها وسیله‌ایم، سوژه‌ای را جدا می‌کند که خودش را دلیل و سرچشمه‌ی فردی و مطلق بیان‌ها، کلمه‌ها و عاطفه‌هایش درک و در واقع احساس می‌کند. تلویزیون با تعداد اندکی گفته‌ی رمزگذاری‌شده و مستقر، از طریق گفته‌های واقعیت مسلط عمل می‌کند؛ تلویزیون همچنین سری‌هایی از شیوه‌های ازپیش‌ساخته‌ی گفتن را به کار می‌گیرد. بدین ترتیب تلویزیون ادعای تغییر این گفته‌ها و گفتن‌ها را به گفته‌ها و گفتن‌های خود سوژه‌های فردی دارد. تلویزیون چگونه چنین می‌کند؟

تلویزیون موفق می‌شود گفته‌هایی عرضه کند که با واقعیت مسلط کاپیتالیسم هم‌نوا هستند، انگار آن‌ها گفته‌های افراد باشند، تلویزیون این کار را با ساخت ماشینی انجام می‌دهد که کلمه‌ها و بیان‌شان را تفسیر می‌کند؛ تلویزیون همچنین یک ماشین سوژکتیوسازی [مقناده‌سازی]^۳ تعبیه می‌کند که با آفرینش همزادی برای سوژه عمل می‌کند. تلویزیون ترغیب‌تان می‌کند تا درمقام سوژه‌ی گفتن/بیان (*sujeet*)

1 Individuation

2 statement

3 subjectivation

d'énonciation) سخن بگویید چنان‌که گویی شما علت و خاستگاه گفته‌ها هستید. در عین حال، همین ماشین ارتباط با شما به‌عنوان سوژه‌ی گفته/گزاره (*sujet d'énoncé*) سخن می‌گوید. وقتی در تلویزیون از شما مصاحبه می‌گیرند (خواه در یک برنامه‌ی بحث ادبی یا در یک برنامه‌ی گفتگو یا حتی در یک پخش زنده که درباره‌ی تجربیات تان سخن می‌گویید)، شما به‌عنوان سوژه‌ی گفتن برساخته می‌شوید («چه بیننده باشید چه مهمان محترم برنامه، دارید تلویزیون را می‌سازید»). بدین ترتیب شما به انقیاد یک ماشین تفسیر با چند جزء برسازنده درمی‌آیید. در ابتدا شما به سلطه‌ی یک ماشین غیرگفتمانی تن می‌دهید که برای تفسیر، گزینش و استانداردسازی طراحی شده است — و این اتفاق حتی پیش از آن که شروع به صحبت کنید رخ می‌دهد.

به دنبال پیشرفت‌ها در علوم زبان، از زبان‌شناسی تا کارکردشناسی^۱، تلویزیون نیز اکنون پذیرای عناصر بیان است، چه زبان‌شناختی باشند و چه غیرزبان‌شناختی. تلویزیون نه صرفاً بر مبنای چند گفته‌ی حاضرآماده، بلکه همچنین از خلال انتخاب واژه‌نامه‌ای مشخص، تلفظی مشخص، سرعت مشخص پخش و سنخ مشخصی از رفتار عمل می‌کند. تلویزیون از ریتمی مشخص، از برخی ژست‌ها، شیوه‌ی پوششی مشخص، آرایش رنگی خاص، صحنه‌پردازی مشخصی برای مصاحبه، قاب‌بندی مشخصی برای تصویر و غیره استفاده می‌کند. به محض این‌که دهان باز کنید به اثری تفسیر گفتاری گزارشگر بدل می‌شوید، که به کمک کارشناس و پژوهشگر شکافی را اندازه‌گیری می‌کند که می‌تواند همچنان بین گفتن شما، سوژکتیوسازی شما، معنا و گفته‌های مسلط شما، سوژکتیوسازی و معناهای شما وجود داشته باشد.

در پایان مصاحبه، شما سوژه‌ی گفته هستید، یعنی اثر یا معلول علم نشانه‌شناسی ماشین ارتباط، که خودش را به‌منزله‌ی سوژه‌ی گفتن باور می‌کند و خودش را به‌عنوان علت و سرچشمه‌ی فردی و مطلق گفته‌ها احساس می‌کند، درحالی‌که این ماشین ارتباط در واقعیت پیامد یک ماشین‌آلات یا تشکیلات است، و نیز نقطه‌ی پایانی در فرایند. کلمات شما بر گفته‌ها و شیوه‌های بیانی که بر شما تحمیل می‌شوند و از شما انتظار می‌روند تا می‌خورند. در زیر تاخوردگی‌های واقعیت روانی شما واقعیت مسلط قرار دارد. شما بدون این‌که آگاه باشید، به درون گفته‌ها و بیان‌های ماشین ارتباط سقوط می‌کنید. در تلویزیون، شما همواره در خطر گرفتارشدن در معناها و سوژکتیوسازی‌های مسلط‌اید، اهمیتی ندارد چه می‌گویید یا چه کاری انجام می‌دهید. شما صحبت می‌کنید، اما خطر صحبت‌نکردن از آنچه را که واقعاً برای تان مهم است به جریان می‌اندازید. همه‌ی ابزارهای گفتن در جوامع دموکراتیک ما — نظر خواهی‌ها، بازاریابی، انتخابات‌ها، نمایندگی سیاسی و صنفی و غیره — تغییرهای کمابیش پیچیده‌ای را درباره‌ی همین تقسیم سوژه بازنمایی می‌کنند که به وسیله‌اش سوژه‌ی گفتن/بیان باید در سوژه‌ی گفته/گزاره منعکس شود. به‌عنوان یک رای‌دهنده، شما دعوت می‌شوید تا دیدگاه‌های خودتان را به‌عنوان سوژه‌ی گفتن ابراز کنید، اما در همان حال با شما به‌عنوان سوژه‌ی گفته صحبت می‌کنند، زیرا آزادی شما در گفتن هیچ نیست مگر انتخاب از میان گزینه‌های ممکن که پیش از این رمزگذاری و استانداردسازی شده‌اند. انتخابات همچون نظرخواهی، بازاریابی و نمایندگی سیاسی و صنفی، اجماع بر سر موضوعاتی را پیش‌فرض می‌گیرد که به‌راستی درباره‌شان با شما هیچ مشورتی نشده است. هر چه بیشتر خودتان را بیان کنید و صحبت کنید و هر چه بیشتر با ماشین ارتباط برهم‌کنش داشته باشید،

بیشتر آنچه را که واقعاً می‌خواستید بگویید و می‌نهد، زیرا ابزارهای ارتباطی شما را از سرهم‌بندی‌های جمعی گفتن جدا می‌کند و شما را به درون سرهم‌بندی‌های دیگر جمعی (برای مثال تلویزیون) می‌کشد.

انقیاد مسئله‌ی ایدئولوژی نیست. انقیاد خصوصاً بر نشانه‌ها، زبان‌ها یا ارتباط تاثیر می‌گذارد، زیرا اقتصاد یک ماشین قدرتمند سوپرکتیوسازی [منقادی سازی] است. خود کاپیتالیسم می‌تواند نه به‌عنوان «شیوه‌ی تولید»، بلکه در عوض در مقام ماشین سوپرکتیوسازی تعریف شود. برای دلوز و گتاری، سرمایه یک «نقطه‌ی سهمگین سوپرکتیوسازی» است «که همه‌ی انسان‌ها را به‌عنوان سوژه برمی‌سازد»؛ اما بعضی‌ها، یعنی «سرمایه‌دارها» سوژه‌های گفتن‌اند [...]، درحالی‌که دیگران، یعنی «پرولتاریاها»، سوژه‌های گفته‌اند، که به انقیاد ماشین‌های تکنیکی در آمده‌اند.»^[۳]

استحاله‌ی کارمند حقوق‌بگیر به «سرمایه‌ی انسانی»، به کارآفرین خودش، استحاله‌ای که با تکنیک‌های مدیریت معاصر آسان شده، نشانگر تحقق فرایند منقادی سازی و استثمار است، زیرا در این مورد فردی یک به دو شکافته می‌شود. از یک سو، فرد فرایند منقادی سازی را به اوج خودش می‌رساند، زیرا در همه‌ی این فعالیت‌ها او سرچشمه‌های «غیرمادی» و شناختی «خودش» را دربرمی‌گیرد، درحالی‌که از طرف دیگر، او به‌سوی همانندسازی، منقادی سازی، و استثمار متمایل می‌شود، با این فرض که هم برده و هم ارباب، هم سرمایه‌دار و هم پرولتاریا، هم سوژه‌ی گفتن و هم سوژه‌ی گفته‌ی خودش است.

اسارت ماشینی

بردگی به یک معنا با آن بردگی که در علم سایبرنتیک اعمال شده همانند است: به عبارت دیگر، کنترل از راه دور، بازخورد و گشودگی به خطوط جدیدی از امکان. — فلیکس گتاری

ماشین تلویزیون نیز با نیروگذاری بر وجه پایه‌ای کارکرد رفتارهای ادراکی، حسی، عاطفی، شناختی و زبانی به‌منزله‌ی ابزار اسارت ماشینی عمل می‌کند و بدین نحو می‌تواند بر بنیادی‌ترین تکانه‌های فعالیت انسانی و بر خود زندگی عمل کند.

اسارت ماشینی تجهیز و تنظیم مولفه‌های پیشافردی، پیشاشناختی و پیشاکلامی سوپرکتیویته را شامل می‌شود، و عواطف، ادراک‌ها و حسیت‌هایی را که تاکنون فردیت نیافته‌اند یا به یک سوژه یا الخ تخصیص داده نشده‌اند موجب می‌شود تا همچون چرخ‌دنده‌ها و مولفه‌هایی در یک ماشین عمل کنند. انقیاد به خودهای اجتماعی یا اشخاص جهانی می‌پردازد، درحالی‌که آن بازنمایی‌های سوپرکتیو، مولی، و اکیداً دستکاری‌پذیر، یا همان «اسارت ماشینی»، عملاً «عناصر مادون‌شخصی، مادون‌اجتماعی را به لطف اقتصاد مولکولی میل به هم وصل می‌کند، که بسیار دشوار بتواند در روابط اجتماعی چینه‌بندی شده حفظ شود»، و این‌ها عناصری هستند که سوژه‌های فردیت‌یافته را به حرکت درمی‌آورند. بنابراین اسارت ماشینی همان انقیاد اجتماعی نیست. اگر انقیاد اجتماعی به بعد فردیت‌یافته‌ی مولی یک سوپرکتیویته توسل می‌جوید، اسارت ماشینی بعد پیشاجتماعی، پیشاکلامی، پیشافردی و مولکولی‌اش را به‌کار می‌اندازد.

ما در اسارت ماشینی دیگر کاربر تلویزیون نیستیم، یعنی «سوژه‌ها»یی که به‌عنوان ابژه‌ی بیرونی به آن مرتبط باشیم. ما در اسارت ماشینی به تلویزیون وصل می‌شویم و به‌منزله‌ی مولفه‌های ابزار تلویزیونی عمل می‌کنیم، ما به‌عنوان عناصر ورودی/خروجی‌اش، بازپخش‌های ساده‌اش، انتقال اطلاعات، ارتباط و نشانه‌ها را تسهیل و/یا مسدود می‌کنیم. ما در اسارت ماشینی به معنای دقیق کلمه بدنی واحد با ماشین می‌سازیم. اسارت ماشینی با تمایزنگذاشتن بین «انسان» و نانسان، بین سوژه و ابژه، بین محسوس و معقول عمل می‌کند. انقیاد اجتماعی افراد و ماشین‌ها را به‌منزله‌ی موجودیت‌های کاملاً خودکفا (سوژه و ابژه) لحاظ می‌کند و مرزهایی عبورناپذیر بین‌شان مستقر می‌کند. برعکس، اسارت ماشینی افراد و ماشین‌ها را به‌منزله‌ی کثرت‌های گشوده در نظر می‌گیرد. فرد و ماشین مجموعه‌هایی از عناصر، عواطف، اندام‌ها، جریان‌ها و کارکردها هستند که همگی بر یک سطح عمل می‌کنند و نمی‌توانند به‌منزله‌ی تقابل‌های دوتایی سوژه/ابژه، انسان/نانسان، و محسوس/معقول مفصل‌بندی یا ادا شوند. کارکردها، اندام‌ها و قوای بشر با برخی کارکردها، اندام‌ها و قوای ماشین تکنیکی پیوند می‌یابند و با همدیگر یک سرهم‌بندی می‌سازند.

به‌گفته‌ی گتاری، یک وجه «زنده» وجود دارد، ظرفیتی بیانی، مخزنی از امکان‌ها که در ماشین وجود دارد، که تنها وقتی در بعد ماشینی واقع شویم می‌توانیم آن را دریابیم. ماشین صرفاً تمامیت اجزایش، یا همه‌ی عناصر سازنده‌ی ماشین، نیست. «ماشین، حتی در مرتبه‌ی مکانیکی‌اش، به خودسازمانده‌ی، بازخورد، و خودارجاع‌بودن تواناست» (ص ۷۱). ماشین دارای توان است: توان راه‌اندازی فرایندهای آفرینش‌گر.

بنابراین «سوپرکتیویته» خودش را توامان در طرف سوژه و در طرف ابژه می‌یابد، هرچند این تصور می‌تواند برای شیوه‌های سنتی اندیشیدن در غرب عجیب به‌نظر برسد. کاپیتالیسم قدرت عظیمش را از این دو ابزار استخراج می‌کند، دو ابزاری که به‌منزله‌ی دو روی یک سکه عمل می‌کنند. اما اسارت ماشینی قدرتی مطلق را به کاپیتالیسم نسبت می‌دهد، زیرا نقش‌ها، کارکردها و معناهایی را منتشر می‌کند که افراد به‌وسیله‌اش هم یکدیگر را بازمی‌شناسند و هم از یکدیگر بیگانه می‌شوند. از خلال اسارت ماشینی‌ست که سرمایه در فعال‌سازی کارکردهای ادراکی، عواطف، رفتارهای ناخودآگاه، پویایی پیشاکلامی و پیشافرادی و مولفه‌های غیرمعنادار، غیرفضامند، غیرزمان‌مند و اشتدادی‌اش پیش می‌رود. از خلال همین سازوکارهاست که سرمایه کنترل تخلیه‌ی میلی را که حامل بشریت است فرض می‌گیرد. این وجه از واقعیت «تولید» کاپیتالیستی اغلب رویت‌ناپذیر می‌ماند. حتی تعریف ترافراد^۱ به‌تمامی آنرا به‌چنگ نمی‌آورد؛ واقعاً باید از علم تراماشینی^۲ سخن بگوییم، از مناسباتی که توامان در طرف بعد اجتماعی و فردی و نیز ورای آن عمل می‌کنند. دلوز و گتاری همین را مد نظر دارند وقتی به‌زمان ماشینی، به یک ارزش افزوده‌ی ماشینی، به تولید ماشینی اشاره می‌کنند. در هر رخداد، بر همین مبناست که انباشت، تولید ارزش، و استثمار وجود دارد. همین سویه‌ی «نامرئی» تولید کاپیتالیستی مهم‌ترین وجه است هرچند به‌نحوی تناقض‌آمیز موقع محاسبه‌ی ارزش هرگز در نظر گرفته نمی‌شود، وجهی که از سنج و اندازه‌گیری می‌گریزد.

1 transindividuals

2 transmachinics

به گفته‌ی فلیکس گتاری، درجه‌ی اسارت ماشینی که کار انسانی (یا ارتباط) را توصیف می‌کند «هرگز به خودی خود سنجش‌پذیر نیست» زیرا قابل‌محاسبه نیست. «از سوی دیگر، انقیاد سوپرتیو، بیگانگی اجتماعی درون‌ذات در محل کار یا حتی در هر کارکرد اجتماعی، به عالی‌ترین نحو سنجش‌پذیر است، زیرا همواره قابل‌محاسبه است.» سنجش زمان حضور، سنجش زمان بیگانگی سوژه، ممکن است؛ اما مشارکت فرد، دست‌کم به‌عنوان سوژه، را نمی‌توان در سطح ماشینی سنجید. کار مرئی یک فیزیکیان، میزان زمانی که او اجتماعاً بیگانه می‌شود، زمانی که در آزمایشگاهش صرف می‌کند، قابل‌سنجیدن هستند اما ارزش ماشینی فرمول‌هایی را که او بسط می‌دهد نمی‌توان سنجید. تناقض مارکس تناقض توصیف تولید ماشینی و تناقض خواست سنجیدنش با انقیاد، با استفاده از زمانمندی انسان (ساعات کار کارگر) است.

برگردان^۱ یا تولید سوپرتیویته یا ماشین‌های انتزاعی^۲

ماشین‌آلات اسارت و سوپرتیوسازی [منقاده‌سازی] به روابط دست‌اندازی می‌کنند. عمل‌شان بنا بر تعریف فوکو از قدرت، عملی بر یک عمل ممکن است، عملی بر افراد «آزاد»، بر افرادی که همچنان توانایی مجازی برای عمل به شیوه‌ای متفاوت را دارند. این تعریف نه فقط به نواقص ممکن انقیاد، پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیر، کج‌روی‌ها، وهله‌های مقاومت فردی، بلکه به امکان فرایندهای مستقل و خودآئین سوپرتیوسازی نیز اشاره دارد. این‌جا سومین مفهوم از ماشین را می‌یابیم: «ماشین انتزاعی». بار دیگر با استفاده از مثال تلویزیون نشان می‌دهیم که این ماشین چطور کار می‌کند.

وقتی تلویزیون نگاه می‌کنم، در نقطه‌ای هستم که ابزارهای متفاوتی با هم تلاقی دارند: ۱. ابزاری که می‌تواند به منزله‌ی اسارت ماشینی تعریف شود و در این‌جا با «جذابیتی ادراکی که پویانمایی نورانی صفحه‌نمایش ایجاد می‌کند» بازنمایی شده است^[۴]، ابزاری که می‌تواند به شدت‌ها، زمانمندی‌ها، عواطف بدن، مغز یا حافظه متصل شود، به همه‌ی آن چیزها که مرا درمی‌نوردند و بعد مولکولی و پیشافردي مرا بازنمایی می‌کنند؛ ۲. رابطه‌ای از جنس قبض‌شدن به‌دست محتوای روایی که بازنمایی‌ها، احساس‌ها، و عادات من به‌عنوان یک سوژه را به حرکت درمی‌آورد (بعد مولی من)؛ ۳. جهان فانتزی‌های آگاه و ناآگاه که در فکر و خیال‌های روزانه‌ام ساکن می‌شوند...

به‌رغم گوناگونی مولفه‌های انقیاد و اسارت، به‌رغم تنوع سوژه‌ها برای بیان و جوهرهای بیان زبانی و ماشینی، گفتمانی و غیرگفتمانی، که مرا درمی‌نوردند، حسی از یکتایی و انسداد را حفظ می‌کنم، حسی از تکمیل که از آنچه دلوز و گتاری برگردان می‌نامند برگرفته شده است. یک «موتیف یا رنگ‌مایه» از این مجموعه ابزارها بیرون می‌زند، یک برگردان که مثل نوعی «جاذب» مغناطیسی عمل می‌کند. «مولفه‌های متفاوت ناهمگنی^۳شان را حفظ می‌کنند، اما با وجود این، برگردانی تسخیرشان می‌کند»^[۵] برگردانی که آن‌ها را به هم جفت می‌کند.

1 refrain [ritornello]

2 Abstract machine

3 heterogeneity

برگردان ما را به فنونی بازمی‌گرداند که با سوپژکتیویته تولید می‌شود، به همان مفهوم میشل فوکو از رابطه‌ی فرد با خودش یا «*rapport à soi*». مناسبات قدرت و دانش از فرایندهای سوپژکتیوسازی که از آن‌ها می‌گریزند جدا می‌شوند.

برگردان برای عملکرد «ماشین انتزاعی» ضرورت دارد، ماشینی که به‌رغم نامش عجیب‌ترین ماشین است، ماشینی که می‌تواند به‌طور تراگذرنده یا مورب در این سطوح متفاوت عمل کند و نه فقط جوهری شناختی یا زیباشناختی بلکه افزون بر اینها جوهری وجودی به آن سطوح ببخشد. ماشین انتزاعی عناصر مادی و نشان‌های را به هم پیوند می‌دهد، اما این کار را از نقطه‌ای غیرگفتمانی، نام‌ناپذیر، و تکرارنشدنی انجام می‌دهد، زیرا به کانون غیرگفتمانیت نزدیک می‌شود که در قلب گفتمانیت نهفته است. ماشین انتزاعی به آستانه‌های وجودی مجال‌گذر می‌دهد، و استحالتهای سوپژکتیو را عملی می‌کند.

گتاری از همین‌رو دپوسی را «ماشین انتزاعی» توصیف می‌کند: «این یک گفتن، شکاف، یا کانون غیرگفتمانی‌ست. نه تنها بعد موسیقایی بلکه همچنین ابعاد مجاور، پلاستیکی، ادبی، و اجتماعی وجود دارند (به عبارتی، سالن، ناسیونالیسم)، الخ. در نتیجه این یک دنیای ناهمگن با اجزای سازنده‌ی کثیر است. سوژه‌ی گوینده از منظومه‌ی دنیاها و جهان‌ها بیرون می‌آید و این سوژه همه‌ی عناصر را به شیوه‌ای جدید به هم گره می‌زند.»

در برگردان، در «*rapport à soi*»، در تولید سوپژکتیویته، امکان تاگشایی رخداد، امکان گریز از تولید دنباله‌دار و استانداردشده‌ی سوپژکتیویته وجود دارد. اما این امکان باید ساخته شود. باید امکان‌ها را خلق کنیم. گتاری براساس همین مفهوم از «پارادایم زیباشناختی» حرف می‌زند: ساخت ابزارهای زیباشناختی و اقتصادی، سیاسی، که به‌وسیله‌شان این استحالتهای وجودی می‌تواند به محک گذاشته شود — یک سیاست آزمونگری، نه بازنمایی.

ارجاعات:

1. R. Musil, *Der Mann ohne Eigenschaften I. Erstes und zweites Buch*, Reinbek bei Hamburg: Rowohlt 2005, S.150.
2. G. Deleuze / F. Guattari, *Kafka. Pour une littérature mineure*. Paris: Les éditions de Minuit 1975, p.149.
3. G. Deleuze / F. Guattari, *A Thousand Plateaus. Capitalism and Schizophrenia II*, London: Continuum 1987, p.457.
4. cf. (also for the following): F. Guattari, *Chaosmosis*, Bloomington/Indianapolis: Indiana University Press 1995, p.16.
5. F. Guattari, *Chaosmosis*, Bloomington/Indianapolis: Indiana University Press 1995, p.17.

Source: Maurizio Lazzarato, *The Machine*, at eipcp.net/transversal/1106/lazzarato/en